



# در باره‌ی نگاه ایدئولوژیک



## درباره نگاه ایدئولوژیک

افراد بسیاری هستند که امروزه نگاه ایدئولوژیک به جهان و مسائل را، مذموم می‌شمارند و مدعی هستند که نگاه ایدئولوژیک «جانبدارانه» است و اگر کسی خواهان حقیقت است و آن را می‌جوید، باید از این نگاه جانبدارانه فاصله بگیرد و بی‌طرف به مشاهده جهان بنشیند!

این دیدگاه، بیشتر از سوی هواداران بورژوازی و به اصطلاح علمای جریان اصلی ترویج پیدا می‌کند. اما قضیه آن‌جا مهم می‌شود که برخی مدعیان چپ و مارکسیسم نیز از این دیدگاه استفاده می‌کنند. آن‌ها حتی به مارکس استناد می‌کنند که او، ایدئولوژی را «آگاهی وارونه» می‌خواند.

درست است که مارکس و انگلس در «ایدئولوژی آلمانی» می‌گویند: «مادامی که انسان وجود دارد، تاریخ طبیعت و تاریخ انسان به یکدیگر وابسته‌اند. تاریخ طبیعت که علوم طبیعی خوانده می‌شود، در اینجا مورد نظر ما نیست؛ ولی می‌بایست تاریخ انسان را بررسی نمایم، چرا که تقریباً کل ایدئولوژی یا به برداشت تحریف شده از این تاریخ منجر می‌شود یا به تجرید کامل از آن. خود ایدئولوژی همانا فقط یکی از جوانب این تاریخ است.»<sup>۱</sup> اما باید دید منظور از نگاه ایدئولوژیک چیست؟

---

<sup>۱</sup> ایدئولوژی آلمانی، ص ۳۸ (تاکید از نگارنده فوق است)

## نگاه بر اساس منافع طبقاتی

هرگاه از نگاه ایدئولوژیک صحبت می‌کنیم، در واقع از ایده‌های انسانی سخن می‌گوییم. اما این ایده‌ها کاملاً جنبه اجتماعی دارند و خواسته‌ها و مطالبات انبوه انسان‌ها را در بر می‌گیرند.

بنابراین باید توجه کرد که این ایده‌ها چیزی جدا از خواسته‌ها و منافع انسان‌ها نیست و منافع انسان‌ها طبق رابطه اجتماعی‌شان، و به‌ویژه رابطه‌شان با یکدیگر و ابزار تولید، تعیین می‌شود. هرچند ممکن است به نظر برسد که این ایده‌ها درباره آینده هستند، اما در نظر اول، مربوط به منافع حال حاضر هستند.

یعنی در واقع در وهله اول، دیدگاه ایدئولوژیک، دیدگاهی طبقاتی است. همان‌طور که در اجتماع و زندگی اجتماعی نبرد طبقاتی وجود دارد، و اگر قبول داریم که تمام تاریخ بشری (بعد از تجزیه جوامع اشتراکی) تاریخ مبارزه طبقاتی است، این مبارزات طبقاتی در صحنه نظری ظهور پیدا می‌کنند و در آن‌جا نیز مبارزه طبقاتی در بُعد نظری جریان می‌یابد.

پس ایدئولوژی اولاً به معنای نگرستن بر اساس موقعیت طبقاتی است. باید ذکر کرد که در جوامع طبقاتی، نگاه غیر طبقاتی وجود ندارد و همان‌طور که لنین می‌گوید: «مادامی که افراد فرانگیرند در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی، منافع طبقاتی مختلف را جستجو نکنند، در سیاست همواره قربانی سفیهانه فریب و خودفریبی بوده و خواهند بود».<sup>۲</sup>

او حق داشت که در «چه باید کرد؟»، بعد از استدلال درباره اهمیت پیشاهنگ، ذکر می‌کند: «با ایدئولوژی بورژوازی یا ایدئولوژی سوسیالیستی. در اینجا حد وسطی وجود ندارد (زیرا بشر ایدئولوژی سومی را به وجود نیآورده است و عموماً در جامعه‌ای که گرفتار تضادهای طبقاتی است، هیچ‌گونه ایدئولوژی خارج از طبقات و یا مافوق طبقات نمی‌تواند هم وجود داشته باشد.) بنابراین

---

<sup>۲</sup> سه منبع و سه جز مارکسیسم، ص ۸۷

هرگونه کاهش اهمیت ایدئولوژی سوسیالیستی و هرگونه دوری از آن به خودی خود به معنی تقویت ایدئولوژی بورژوازی است»<sup>۳</sup>.

در جامعه سرمایه‌داری، دو طبقه اصلی و تعیین‌کننده وجود دارند که یکی (بورژوازی)، خواهان تثبیت وضع موجود است و دیگری (پرولتاریا)، خواهان تغییر وضع موجود. بنابراین، نگاه ایدئولوژیک آن‌ها نیز در همین نسبت تعیین می‌شود. در واقع همان‌طور که یک طبقه از طبقه دیگر، به لحاظ نقش اجتماعی‌اش، و به لحاظ سهمی که در تکامل جامعه دارد متفاوت است، به همین ترتیب نیز در کشف حقیقت جهان و جامعه دستاوردهای مثبت، فلسفه‌ای در قبال دیگری به‌خود می‌گیرد.

همین‌طور باید ذکر کرد اصولاً امکان نفی نگاه ایدئولوژیک وجود ندارد؛ چرا که همه افراد، بنا به موقعیت خود، در طبقه اجتماعی معینی تعریف می‌شوند و همین طبقه است که دیدگاه آن‌ها را تعیین می‌کند. دیدگاه غیر ایدئولوژیک، یا مختص انسانی است که در جوامع غیرطبقه‌ای زندگی می‌کند، یا مختص انسان تخیلی مجرد از طبقات.

پس باید پی برد که ایدئولوژی‌های مختلف در چه نسبتی از حقیقت قرار می‌گیرند.

---

<sup>۳</sup> چه باید کرد؟، ص ۲۹۲

## محدودیت‌های ایدئولوژی بورژوازی

بنابراین ایدئولوژی بورژوازی، نگاه کردن از منظر منافع این طبقه است و منافع این طبقه در تثبیت وضع موجود حاصل می‌شود. پس این طبقه همواره نیاز دارد بخشی از حقیقت را استتار کند؛ زیرا تغییر را در نظر نمی‌گیرد و وقتی تغییر را در نظر نمی‌گیرد، در واقع چشم به حقیقت بسته، زیرا تغییر، تحقق و حقیقت‌یابی است و بورژوازی برای تثبیت، لوازم تغییر را رد می‌کند و حقایق را وارونه جلوه می‌دهد.

بورژوازی، خود حاصل جامعه‌ای طبقاتی بود و در نبرد طبقاتی بی‌امان توانست فنودالیسم را سرنگون سازد و طبقه مسلط شود. او برای این کار، نیاز داشت توده‌های دهقان و کارگر را با خود همراه سازد؛ اما از آن‌جا که طبقه‌ای استثمارگر بود، مجبور بود این استثمار را پوشاند. در واقع اگر به تاریخ فلسفه بورژوازی نگاهی اندازیم می‌بینیم که استتار حقیقت، همواره وجود داشته است.

بورژوازی در ابتدا برای مقابله با دستگاه فکری فئودال‌ها، از ماتریالیسم استفاده کرد و دستاوردهای بی‌نظیری در این زمینه به دست آورد. این ماتریالیسم اما ماتریالیسمی خام و مکانیکی بود و جهان را متشکل از اتم‌های مستقل می‌دید که هر یک فی‌نفسه کاملند و فقط به خود توجه دارند، و در نتیجه همه به روی هم تاثیر می‌گذارند. در واقع از دیدگاه اجتماعی، چنین استنباط می‌شد که کارگر و سرمایه‌دار هم‌تراز هستند و هرکدام یک اتم بشری آزادانه‌اند که با هم قراردادی آزادانه می‌بندند. اوج این دیدگاه را می‌توان در اعلامیه جهانی حقوق بشر دید که حاصل انقلابی بورژوازی، یعنی انقلاب کبیر فرانسه است. پس بورژوازی حتی در فلسفه ماتریالیستی هم نمی‌توانست کاملاً مدعی حقیقت باشد.

هرچند باید در نظر گرفت که یکی از دلایل محدودیت دید بورژوازی، مربوط به استتار و وارونه نشان دادن حقیقت است و دلیل دیگر آن، مربوط به محدودیت‌های اجتماعی اقتصادی عصر پیدایشش است. زمانی که بورژوازی در موقعیت مبارزه با فنودالیسم قرار گرفت، پیشرفت‌های اجتماعی و به‌ویژه تکامل نیروهای مولده به نحوی نبود که راه به فلسفه‌ای جز آن‌چه که به‌وجود

آمد، ببرد؛ اما وقتی بورژوازی خود طبقه حاکم شد، این تکامل نیروهای مولده به حد عظیمی رسید و مبارزات طبقاتی آن قدر انکشاف پیدا کرده بود که راه برای رسیدن به علم‌رهایی طبقه کارگر و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک هموار شده بود؛ بورژوازی اما آن زمان دیگر در موقعیت طبقه حاکم قرار داشت؛ لذا می‌بایست برای تثبیت موقعیتش، دگرگونی را نادیده می‌گرفت؛ زیرا اگر دگرگونی را لحاظ می‌کرد، خودش نشان داده بود که در مرحله‌ای گذرا از مراحل تکامل تاریخی است و روزی با فرماسیون اجتماعی اقتصادی دیگری جایگزین می‌شود. از این رو حتی به فلسفه ماتریالیستی پیشین خود پشت‌پا زد و بیشتر و بیشتر برای تثبیت وضعیت خود، در ایده‌آلیسم و مذهب غوطه‌ور گشت.

البته آن‌طور که اشاره شد، این ماتریالیسم، ماتریالیسمی خام بود و همواره توسط مارکس و انگلس به نقد کشیده می‌شد. این ماتریالیسم، خود راه به ایده‌آلیسم می‌گشاید و حتی در کشوری مانند آلمان، فیلسوف‌های ایده‌آلیست، مانند کانت و هگل، نمایندگان فکری بورژوازی می‌شوند. این ماتریالیسم از آن‌جا که عامل حرکت را نه در خود اشیاء و پدیده‌ها، بلکه از خارج می‌بیند، همواره به نیروی محرک خارجی نیاز دارد و بنابراین به ایده‌آلیسم منجر می‌شود. این فلسفه همچنین در تبیین مسائل اجتماعی و سیاسی و تاریخ، بسیار ایده‌آلیستی است؛ که باز از محدودیت‌های اجتماعی عصر خود ناشی می‌شود.

پس اگر به این مسائل دقت کنیم، می‌بینیم که مارکس حق دارد این نوع از ایدئولوژی را برداشت تحریف شده از تاریخ بخواند. اما شاید این پرسش ایجاد شود که مارکس از ایدئولوژی سخن گفته است نه ایدئولوژی بورژوایی. اما اگر بخواهیم جملات مارکس را از موضوع مورد بحثش تجرید نکنیم، می‌بینیم او این جملات را هنگامی به کار برده است که سعی دارد نقدی از نظرات هگلیان راست و چپ ارائه دهد و بعد از آن به تشریح برداشت ماتریالیستی از تاریخ می‌پردازد. پس مشخص می‌شود که منظور مارکس در این جملات، نه ایدئولوژی به صورت عام، بلکه ایدئولوژی بورژوایی است.

## حقیقت در جانبداری از مترقی‌ترین طبقه تاریخ است

حال باید دید، نسبت ایدئولوژی پرولتری (سوسیالیستی) با حقیقت چیست.

ابتدا باید گفت که محدودیت‌های زمانی، در عصر پیدایش مارکسیسم به صورتی بود که راه را برای فهم بسیاری مسائل هموار کرد. مبارزه برای سقوط فنودالیسم، ثابت کرد که مبارزات طبقاتی، نیروی محرک تکامل اجتماعی هستند و این تکامل نیروهای مولده است که به تغییر مناسبات اقتصادی و اجتماعی می‌انجامد. همچنین با بسیاری از کشف‌های علمی راه برای تبیین اصول ماتریالیسم دیالکتیک فراهم شد.

هرگاه از ماتریالیسم دیالکتیک صحبت می‌کنیم، صرفاً از دستگاهی فلسفی که ساخته و پرداخته یک فیلسوف است سخن نمی‌گوییم، بلکه از فلسفه‌ای صحبت می‌کنیم که اصول خود را از حرکات واقعی جهان کسب کرده و دقیقاً به همین سبب کمونیست‌ها این شیوه را مورد استفاده قرار می‌دهند؛ زیرا اگر بخواهند تغییری در جهان بدهند، باید طبق قوانین موجود بیندیشند و دقیقاً روشی باشد که از عینیت حاصل شده باشد که به عینیت هم مؤثر واقع شود.

در ضمن، پرولتاریا طبقه‌ای استثمارگر نیست که نیازی به استتار حقیقت داشته باشد. پرولتاریا دنبال ثبات وضع موجود نیست که نیاز داشته باشد خود و حقیقت را جاودانه نشان دهد. سعی پرولتاریا برای حذف طبقات، به نفی طبقه خود نیز منجر می‌شود؛ فلذا نفع پرولتاریا نه در جاودانه بودن طبقه‌اش، بلکه در نفی آن است.

پرولتاریا از این جهت به تفسیر جهان نیاز دارد که آن را دگرگون کند. پرولتاریا طبقه‌ای در جامعه است که خواهان تغییر وضع موجود است و برای تغییر باید ماهیت‌ها را، همان‌طور که هستند، بشناسد؛ چرا که آزادی از پس شناخت ضرورت‌ها حاصل می‌شود. ضرورت هم چیزی نیست جز آن امکانی که، میان امکاناتی که یک ارگانیسم به وجود می‌آورد، در جهت تکاملی باشد. برای تکامل و شناخت هرچیز باید ضرورت آن را شناخت و از آن طریق عمل کرد. بنابراین اگر نفع پرولتاریا در تغییر است، نیازی به استتار یا وارونه نشان دادن، حقیقت ندارد. (درواقع این



وارونه جلوه دادن به استعمارگر بودن طبقات سابق هم بستگی داشته؛ چرا که این وارونگی در ایده‌های آن‌ها از وارونه‌بودن جهان‌شان ناشی می‌شده است).

از همین روست که فلسفه او نیز فلسفه تغییر و تکامل است، چرا که جهان به حول تغییر و تکامل می‌چرخد. از آن جا که فلسفه پرولتاریا با تغییر سروکار دارد و پروسه تغییر، تحقق و حقیقت‌یابی است، پس می‌توان گفت ایدئولوژی پرولتاریا بیشترین نسبت را با حقیقت دارد.

## ماتریالیسم دیالکتیک، سلاح ایدئولوژیک طبقه کارگر است

بورژوازی می‌خواهد با گسترش این دید که نگاه ایدئولوژیک، نگاهی جانبدارانه و دور از حقیقت است، تلاش کند که جامعه به ماهیت استثمار رژی‌مشی پی نبرد و برای تغییر آن تلاش نکند و آن دسته از مدعیان مارکسیسم و چپ که از اهمیت ایدئولوژی، و به‌ویژه ایدئولوژی پرولتری می‌کاهند، در همین راه تلاش می‌کنند.

هرچند این دید بیشتر بین مارکسیست‌هایی وجود دارد که مارکسیسمی غیرانقلابی را عرضه می‌کنند. این افراد حتی ماتریالیسم دیالکتیک را نیز قبول ندارند و این کار آن‌ها نیز منطقی است؛ چرا که «برای رسیدن به ایده‌آل‌ها، طبعاً هر گروه اجتماعی اعم از طبقات، اقشار یا جامعه، روشی برمی‌گزینند که به مثابه ابزار، ایده‌های ایدئولوژیکی آن گروه به شمار می‌رود. این گزینش نیز محصول مناسباتی است که آدمیان در آن می‌زیینند... بین ایده‌ها و منطقی که برای توضیح، توجیه و نهایتاً حصول به آن‌ها کاربرد می‌یابد، وحدت ذاتی وجود دارد و نمی‌توان با هر منطقی به سراغ هر ایده‌ای رفت؛ مثلاً با منطق دیالکتیکی که ذاتاً جدلی، چالش‌گر و انقلابی است، نمی‌توان به ایده‌های ایستا و تثبیت‌گرایانه طبقه حاکم چنگ زد و به آن باور داشت».<sup>۴</sup>

هرچند دید ایدئولوژیک چیزی جاویدان نیست؛ چرا که وجودش در گرو وجود طبقات است. زمانی که طبقاتی وجود نداشته باشند، طبعاً دید ایدئولوژیک هم مبنا و ضرورت وجودی خود را از دست می‌دهد؛ اما تا زمانی که پایه‌های مادی آن وجود دارد، استفاده از آن ضروری است.

طبقه کارگر باید در این نبرد طبقاتی، که در ساحت نظری هم در جریان است، دارای سلاحی ایدئولوژیک باشد که چیزی جز «ماتریالیسم دیالکتیک» شایستگی آن را ندارد.

---

<sup>۴</sup> درباره اصول ماتریالیسم دیالکتیک

## منابع:

۱. مارکس، کارل؛ انگلس، فردریش؛ ایدئولوژی آلمانی؛ ترجمه تیرداد نیکی؛ شرکت پژوهشی پیام نوروز؛ خرداد ۱۳۷۷
  ۲. لنین، ولادیمیر ایلیچ؛ آثار منتخب جلد اول قسمت اول؛ ترجمه محمد پورهرمزان؛ اداره نشریات به زبان‌های خارجی؛ مسکو ۱۹۵۰
  ۳. کونفورث، موریس؛ ماتریالیسم دیالکتیک؛ ترجمه سچفخا
  ۴. درباره اصول ماتریالیسم دیالکتیک؛ نوشته جنیش کارگری
- <http://www.refaghat.org/index.php/theoretical/materialisme/۲۳۳>  
-dialectical-materialism